

نویسنده : تور دیقل میمنگی

30-04-2012

بعضوان مقدمه:

هیچ انسان صاحب اندیشه، در هیچ حالتی محکوم بخطا نیست مگر اینکه، اندیشه و باور خود را در راه دشمنی بادیگر اندیشه ها و دارندگان باورهای متفاوت قرار نداده و مرتکب جنایت اندیشوی بر علیه دیگر انسانها نشود.

از دیدگاه من پیروان هیچ حزب و اندیشه سیاسی را، بر اساس تمایلات حزبی و سیاسی ایشان نمیتوان، متهم به گمراهی و یا خیانت نمود، مگر اینکه عملاً مرتکب کاری شوند که بمنافع مردم و میهن منافات داشته و زمینه ساز خیانت و جنایت شود.

هیچ انسانی هم عضویت یک حزب سیاسی را با هدف ضربه زدن بمنافع دیگر انسانها متقبل نمیشود، مگر فاشیست ها و عظمت طلبان که، راه سیاسی ایشان دایماً منطبق با اهداف و خواسته های غیر انسانی ایشان تعیین و انتخاب میگردد.

پس همه ای آن کسانی که قبل از کودتای ثور عضویت احزاب مختلف سیاسی، منجمله حزب دموکراتیک خلق افغانستان را دارا بودند، حساب های جدا از آدمکشان دوره حاکمیت چهارده ساله مجریان کودتای ثور را داشته ، و چه بسا که اکثریت مطلق آن انسانهای پاک نخستین قربانیان فاجعه هفتم ثور بودند.

هدف این نوشته به هیچ وجهی متوجه همه اعضای حزب دموکراتیک خلق و یا آن مجاهدین راه حق نیست که همه هستی خویش را فدای راه و آرمانهای انسانی و اسلامی خویش نموده، و در پیشگاه تاریخ بجز از فداکاری و صداقت هیچ ارمغانی باخود نداشته و پایبند اصول و موازین اعتقادی خویشتن بوده اند و یا میباشند.

درد های بی پایان من نثار تمامی انسانهای پاک باد، با هر عقیده و باوری که زیستند و یا زندگی مینمایند.

حساب جنایتکاران در تاریخ همیشه جدا از حساب پاکان است، ولی باید است تشخیص داد، و درین راه صادق بود.

اشکی بر مزار شهدای گمنام هفت ثور و هشت ثور و نفرین ابدی

بر همه آدمکشان از هر قماش که باشند

تقدیم به همه آن شهدای مظلوم هفت ثور و هشت ثور که، مردم ما هنوز هم خاطرات ایشان را در سینه دارند و قاب های تصاویر آرزومند، دیپلوم های فراغت، ترخیص های دوره خدمت عسکری، عکسهای یادگاری دوره تحصیل، تصاویر محافل خوشی، جشن های عروسی و غیره هزاران تن از ایشان هنوز هم زیب دیوار، خانه های فرزندان بزرگ شده در بی پدری و دربدری، مادران داغ دیده و پدران سوخته جگری هست که، تا امروز هم در انتظار آمدن پدر، برادر، شوهر و

فرزند خویش اند، و هیچ نمیدانند که، آن قربانیان بیگناه چرا و بکدامین گناه محکوم به چنین مرگ های وحشتناکی ساخته اند که حتی گوری و نشانی هم از ایشان پیدا نیست!

و تقدیم به همزنجیران مظلوم در زندان پلچرخ که، خود شاهد بکشتار گاه رفتن صدها تن از ایشان با عالمی از آرزوهای شریفانه و انسانی در قلب و زبان ایشان بودم و چهره های نجیب و با وقارت تک ایشان را شب و روز، در خواب و بیداری در روح و روان خویش احساس، و صدا های لرزان و صمیمانه ایشان را بگوش خود میشنوم که، با اطمینان تکرار میکنند که، ما خائین نیستیم و خائین کسانی اند که مارا به چنین روزی گرفتار، و خود هم نمیدانند که بکجا رهسپار میباشند!

تقدیم به شهید محمد طاهر بدخشی، فرزند نامرادش بابقرای جوان، و یاران پاک بازش چون شهید مولانا بحرالدین باعث، شهید رحمانقل، شهید عبدالله حفیظ، شهید استاد محمد صابرخوست و فرنگی، شهید تورن خداداد، شهید رسول قل جرأت، شهید انجنیرحسن، شهید ظابط خالق میمنگی، شهید جلال، شهید رحیم جان پیلوت، شهید دگروال سید مبین، شهید نعمت الله پیلوت، شهید تورن ظفر، شهید استاد محمد بخش فلک، شهید خیرمحمد لیان، شهید متین شهر بزرگی، شهید قربان، شهید ربانی، شهید حکیم، شهید غفور جرمی، شهید تورن نواب اندرابی، استاد بزرگوارم شهید محمد اسمعیل مبلغ، شهید محمد نادر بای خوست و فرنگی، شهید استاد عبدالاحمد خوست و فرنگی، شهید مولانا خال محمد، شهید فرید، شهید صالح محمد آهی، برادر کوچکم شهید قدرت الله و هزاران تن دیگر که هیچ گناهی بجز از آگاه بودن بدرد ورنج مردم، و تعهد مبارزه تا محو کامل همه انواع بیدادگری ها در اذهان و قلوب خویش نداشتند، ولی خفاشان خون آشام، نامردانه خون های پاک ایشان را جاری و درگور های نامرادی و گمنامی مدفون ساختند، بیخبر از اینکه، این پاکبازان راه عدالت با مرگ مظلومانه خویش هم، حماسه آفرینان جاویدانه میشوند، که خون شان رگه های نفرت به آدمکشان را در تاریخ آبیاری و مانع از فراموشی جنایات آدمکشان در همه دوره های تاریخ میشود.

کودتای هفتم ثور یا صاعقه نابودی ارزشها و نهضت تحول

طلبی افغانستان

اگر نیمه اول قرن بیستم تاریخ را در افغانستان، منحصیث یک دوره پیدایش و عروج اندیشه ها و ارزشهای ترقی خواهانه و تحول پسندانه، با الهام از اوضاع جهان و منطقه که، منجر به پیدایش احزاب و جریانات مختلف سیاسی با اهداف و برنامه های مختلف دگرگون سازی جامعه از حالت رکود و استبداد زدگی قبیله‌ای، با عقب افتادگی زجر دهنده حاکم در کلیه عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مناسبات انسانی، منجمله روابط باهمی اقوام و ملیت های ساکن این کشور پذیرا شویم، مسلماً وقوع کودتای هفتم ثور در نیمه دوم این قرن، یک آغاز فاجعه باریست در جهت قلع و قمع آن پدیده تحول طلبی با آرمانهای بزرگ نجات مردم و میهن، با حربه تروریستی انقلاب

و ضد انقلاب و یاهم دیکتاتوری پرولتاریا، که منجر به نابود سازی یک نسل کامل، از آگاه ترین، دانشمند ترین، صدیق ترین و فدا کارترین انسانهای متعهد میهن ما صرفاً به جرم داشتن افکار و اندیشه های متمایز با کودتاچیان گردیده، و هزاران انسان بیگناه، متفکر، دانشمند و تحول پسند را، به همین جرم سربسته نیست، و عرصه میهن را از وجود ایشان خالی ساخت.

فاجعه که عمق و پهنای آن دور از تصور، و تاهمین امروزی که ما در آن بسر می بریم، پیامدهای آن بگونه های متفاوت ولی از همان مبدأ ادامه داشته و از مردم ما باج خون میگیرد که، بگونه های متفاوتی خلق را شکنجه و بهترین فرزندان این خاک را بیدار نیستی می فرستد، که گناه باز هم همان دگر اندیشی و هم فکر نبودن با مجریان سیاسی و نظامی حاکم درین کشور است.

هرچندی که آدمکشی تا سرحد برادرکشی ها و پدرکشیها، یک رسم دیرینه و برجا مانده از مناسبات حاکم در گذشته های این سرزمین بوده، و کمتر زمامداری را در تاریخ این کشور میتوان پیدا کرد که بدون کشتن برادر و یا پدر براریکه قدرت قرار گرفته باشد، ولی کشتار هدفمند و آیدالوژیکی شده، با خواست خالی سازی عرصه کشور از وجود انسانهای متفکر و صاحب اندیشه دگر اندیش، با هدف استقرار و بقای حاکمیت یک حزب سیاسی که، تا همین دیروز اعضای آن حزب هم، از جمله منتقدین و مبارزین ضد بیدادگری و استبداد حاکم بر کشور بودند، سخت اعجاب انگیز و عبرت آور است که، باید است علت آنرا که همان گرایشات ناقص آیدالوژیکی با ماهیت دنباله روانه میباشد، تشخیص و نابود ساخت.

هرچندی که سی و چهار سال تمام از وقوع کودتای خونین و بد حاصل ثور 1357 خورشیدی میگذرد، و حاکمیت چهارده ساله طراحان و مجریان آنهم، با همه رسوایی ها و نتایج شومی که برای مردم افغانستان به ارمغان آورد، اکنون بخشی از تاریخ سیاه این سرزمین است.

ولی جراحاتی که بر پیکر بیمار جامعه افغانستان از تأثیرات مرگ آور آن حادثه شوم بجا مانده، التیام نا پذیر، و تا هنوز هم هر آن جنایتی که در هر گوشه این خاک بوقوع می پیوندد، پیامد و میوه همان مزرعه شوم آدمکشی، و قدرت طلبی دنباله روانه از طریق کودتا و خونریزی است که، بلا وقفه جریان داشته و با گذشت هر روزی بر ابعاد آن فزونی بعمل میآید.

زخم های خون چکانی که، با شعارهای دروغین عدالت، مساوات و برادری تا عمق روح و روان مردم، و بر تمامیت هستی هر خانواده و انسانهای باشنده افغانستان، بصورت بلا استثنی وارد، و حتی مجریان کودتا و سرمداران مقطعی حاکمیت کودتایی را هم در امان نگذاشته است، راه علاج را بر خود پذیرا نیست.

آنهم با این انکشافات سرطانی و ویروس های پدید آمده از کارزار کودتا و نیروهای مخالف آن در پاکستان و ایران که، بیگانه پرستی، و مشروعیت بخشیدن به آدمکشی در جهت نیل به اهداف و آرمانهای سیاسی و آیدالوژیکی و غصب قدرت سیاسی از هر طریق ممکن رابه یک روش و عقیده غالب مبدل، و پدیده های شوم هشتم ثور، ظهور طالبان، با مرحله نوین بازی ها که کشور ما را تسلیم، بدترین غارتگران داخلی و خارجی نموده است، از نتایج ملموس آن بشمار میرود.

علاج این بیماری واگیر سخت پیچیده و تا یک حدی هم ناممکن به نظر میرسد، مگر اینکه مابتنیم شعور و آگاهی جمعی مردم خود را با یک کار هماهنگ فکری درین رابطه متغییر، و همه

آنانی که دچار مرض آیدالوژی زندگی و دنباله روی اجانب بوده اند، بشمول بازماندگان نسل کودتای ثور، با یک شهامت و احساس مسئولیت اشتباهات جبران ناپذیر آن حادثه شوم را پذیرا، و از دو دسته چسبیدن بر لاشه های متعفن احزاب متلاشی شده خود، نقادانه و با یک وجدان آراسته دست برداشته، احزاب و جریانات سیاسی چپ و راستی هم که، در آن دوره بشکلی از اشکال از عملکرد های حاکمیت کودتای ثور و حامیان بین المللی ایشان، یکجا با مجموع خلق نجیب افغانستان و منحیت بخشی از مردم اینکشور متضرر گردیده اند، تاریخ را با یک روحیه گذشت و سازندگی مرور، و راهی را برای همسو شدن با کاروان اندیشوی زمان، برای نجات از مرض مزمن حزب پرستی و آیدالوژی زندگی جستجو، و داروی نجات بخش فکری را که زمان، و واقعیت های امروزی کشور ما و جهان در اختیار ایشان میگذارد، بدور از درغلیطیدن های مجدد درلجنزار های دنباله روی و قبله سازی های آیدالوژیکی متقبل شوند.

آن عده از مجریان کودتا و بلند گویان کاخ کرملین در افغانستان که، تا همین اکنون در قید حیات اند و توانسته اند از بازی های « بکش دشمن انقلاب است » رفقای حزبی خود جان سالم بدر ببرند، در صورت داشتن کوچکترین احساس هموطنی و غم شریکی با مردم افغانستان، باید است مسئولانه واقعیت های سیاه آن دوران را که منجر به از بین رفتن هزاران انسان بیگناه بجرم تعلق داشتن به احزاب و جریات سیاسی دیگر و جناح های مختلف خود حزب دموکراتیک خلق افغانستان، گردیده، و در نهایت هم زمینه ساز ظهور نیروهای بنیادگرا، و مداخلات کشور های بیگانه، با انگیزه مبارزه بر علیه اشغالگران روسی و مظالم دولت کودتا در صحنه سیاسی کشور شد، صادقانه تعریف و نگذارند که، درین مرحله تاریخ، مردم مظلوم افغانستان یکبار دیگر راه نجات خود را مفقود و به دنباله رو حوادث شوم بنابه خواست اجانب و ایادی ایشان در کشور مبدل شوند.

آن روزگاران تلخ و اندوهبار را، زنده ماندگان نسلی که در آن بسر می بردند خوب هم بخاطر دارند، و میدانند که استبداد و مطلق العنانی قبیله سالاران محمد زایی با جمعی از دلایان لایه های بالایی جامعه، چگونه مردم را بستوه آورده بود، و هر فرد آگاه و نیمه آگاه کشور با دیدن اوضاع اسفبار زندگی مردم، تداوم مناسبات نا عادلانه اجتماعی را در بند مناسبات ارباب رعیتی، سلطه استخوان سوز فقر، جهل، خرافات، تبعیض، تعصب، عقب افتادگی و غیره، بخودی خود، در موقعیت تحول طلبی و دگرگون خواهی، در سطوح مختلف و به اشکال مختلفی قرار گرفته، و شکست دیواره های سیاه این زندان، یگانه خواست و آرزوی ایشان بود.

جامعه در مجموع آبستن یک تحول، و مردم در مجموع خواهان تحولی بودند که، رکود بمیراث رسیده از دوسده حاکمیت های قبیلوی را درهم شکند، و فضای زندگی انسانی را همانند دیگر انسانهای روی زمین، برای مردم این جغرافیای اسیر هم مساعد گرداند.

شنیدن شعار های خانه، لباس و نان برای همه، نابودی ظلم و بیعدالتی، فقر و جهالت! تأمین آزادی، برادری و برابری، ترقی و رفاه چقدر برای مردم آرزومند و در بند کشور ما خوشایند و امید بخش بود. همه بی صبرانه آرزوی تحقق آنرا داشتند.

ولی کودتای هفتم ثور همه آن آرزوهای مقدس مردم را با خاک یکسان ساخت، و از همان نخستین لحظات شکل گیری کودتا، مردم با چشم سر شاهد آن بودند که، کشتار کارمندان ملکی و نظامی کشور، بدون در نظر داشت هیچ جرم و جنایتی چگونه آغاز یافت، و تا چشم بر هم زدن در حدود سه

هزارانسان بجرم کارمندبودن، ویا داشتن اعتقادات مذهبی وداشتن مخالفت فکری با گردانندگان کودتا سر به نیست ودر گورهای دسته جمعی مدفون گردیدند که فریاد های مظلومیت ایشان تا روز رستاخیز اندر طنین خواهد بود.

سی وچهارسال از سرنگونی حکومت سردار محمد داود وقتل عام بدون محاکمهٔ جمیع اعضای خانوادهٔ او میگذرد، وخونی که، درآن روز سیاه با فیراولین مرمی، از لولهٔ کلاشینکوف جلاد تازه کاری بنام تورن امام الدین برسینه های زن ومرد اسیر در آن اطاق قصر ریاست جمهوری فوران زد، تا همین امروز هم توقف نمیکند، وبه دریای غیر قابل مهاری مبدل شده است که حتی آغاز گران آن کشتارهای وحشیانه هم، از آسیب آن در امان نمانده، عدهٔ کثیری از ایشان، همانگونه که کشته بودند خود نیز کشته شدند، وآن عده هم که زنده اند، خود نیز نمیدانند که چرا و چگونه زنده اند.

آنانی هم که از ایشان زنده است، با وحشت تمام راه فرار اختیار نموده واکنون دریکی ازکشور های اروپایی وامریکایی امرار حیات دارند، وشاید هم فراموش کرده باشند که آنان آغاز گرچه فاجعهٔ عظیمی در سرزمین افغانستان میباشند!

کودتای هفتم ثورصاعقهٔ بوددرفضای سیاسی واجتماعی افغانستان که روند طبیعی وتکامل یابندهٔ نهضت فکری وجریان تحول طلبی را از ریشه نابود وباکار بستن فورمول های صادر شده از کرملین، نطفه های نوزای افکار مترقی را به بیراههٔ بر گشت ناپذیری سوق نمود.

چهارده سال تمام کشتار ها ادامه داشت و مرگ از زمین وهوا میبارید! شعله ای، ستمی، اخوانی، وغیره نام ها، بیانگر جرم های از قبل تثبیت شدهٔ بود که متهمین آن هیچ راه نجاتی بخود نداشتند و مرگ کمترین سزای ایشان که! حتی شامل حال خانواده های ایشان هم میگردد.

فاجعهٔ هشتم ثور یا آغاز استحالهٔ مفاهیم و ارزشهای اعتقادی

فاجعهٔ هشتم ثور آغاز گرمجدد یک دور دیگر تجربه های حاکمیت های آیدآلوزیکی از نوع راست وانتر ناسیونالیسم اسلامی آن میباشدکه، زمینهٔ قوام و قدرت آنرا باز هم کودتای ثور فراهم ساخته بود.

فاجعهٔ هشتم ثور اوج شکل گیری یک توطئهٔ نوین استعماری توسط دشمنان داخلی وخارجی مردم ما، با استفاده ازنفوذ عناصر وابسته بدانها در صفوف نیروهای مقاومت و جهاد مردم افغانستان بود که، هدف اساسی آنرا برهم زدن بنیاد های دینی واعتقادی مردم، نابود سازی ریشوی نهضت های مترقی وتحول پسند جامعه، از بین بردن امکانات اعادهٔ نظم وقانون، ایجاد فضای رعب و وحشت، محیا سازی زمینه های فرار کدر های ملی، امحای کلی زیر بنا های اقتصادی وفرهنگی کشور، از طریق راه اندازی جنگ های تنظیمی و بجان هم انداختن احزاب و جریانات اسلامگرای وابسته به اجانب تشکیل میداد. حوادث مرتبط با هشتم ثور 1371 خورشیدی که حاصل بلاتردید فاجعهٔ هفتم ثور 1357 است، جهاد ومقاومت برحق مردم افغانستان را حلق آویز ونتایج پیروزمندانهٔ قیام خلق های محروم ازبیک، تورکمن، هزاره وتاجیک را که ، برای اولین بارمنتج به سرنگونی عملی حاکمیت تک ملیتی، و پیدایش زمینه های ساختار یک حکومت ملی با قاعدهٔ وسیع واشتراک منسأوی الحقوق جمیع اقوام وملیت های افغانستان گردیده بود، ترورنمود.

همانگونه که انترناسیونالیسم پرولتری در کشور ما به شمشیر نابودی مفاهیم مقدس آزادی، عدالت، مساوات، برادری، برابری و غیره مبدل شد، انترناسیونالیست های اسلامی کشور ما هم، قرآن کتاب مقدس مسلمانان را با جمیع مفاهیم آسمانی نهفته در آن، از زبان تفنگ و کلاشینکوف قرائت، و کشور را بگورستانی مبدل نمودند که، خانهٔ هر باشندهٔ آن، خود شکل گوری از مدفنگاه عزیزان و آرزو های انسانی ایشان را بخود گرفت، وزنده هاهم به مرده های متحرک و بیچاره از چاره اندیشی در برابر هیولاهای متهاجم جرم و جنایت، غارت و چپاول گردیدند.

چطوری که بادین تیه های شهدا، کشتارگاه های یلچرخی، ویرانه های زندان دهمزنگ، بالا حصار، قصر صدارت، تهکاوی های شفاخانهٔ چهارصد بستر، تهکاوی های یولیتخنیک، شکنجه گاه های ششدرک، ریاست ده امنیت دولتی، تیه شیرپور، یولیگونهای انداخت دانشگاه حربی و بالاخره در هر ولایت و ولسوالی، حتی قریه جات دفاتر حزبی و نهاد های وابسته به حاکمیت کودتای ثور که، یاد و خاطرهٔ کشتار های بیرحمانه و حیوانی هزاران انسان پاک و آرزومند سعادت و بهروزی مردم ما را توسط مجریان کودتا در اذهان متداعی میسازد، هیچ انسان با وجدانی نمیتواند آن روزگاران را حامل پیام نیک و کودتای ثور را با مجریان آن غیر مقصر در خونریزی ها و جنایات بی پایان درین کشور ارزیابی نماید.

به همین گونه هم، هیچ انسان شرافتمندی نمیتواند با دیدن سیمای سوخته و ویران شدهٔ شهر کابل، و یاد آوری فجایع آن روزگاران که چگونه تفنگ سالاران با بستن لته های سبز بر میله های کلاشینکوف، شب و روز مصروف غارت، کشتار و چپاول همه داروندار مردم اینکشور و تعدی بجان، مال و ناموس ایشان بودند، و هیچ چیزی در هیچ جایی از آسیب تعرض ایشان در امان نبود، روز هشتم ثور را بجز از روز خاکسپاری آرزوهای انسانی و اعتقادات مقدس مردم ما تعریف نمایند.

مروری بر واقعیت شکل گیری حوادث هشتم ثور

روز هشتم ثور را رهبران تنظیم های جهادی در مجموع، و اکثریت مطلق تحلیلگران وقایع افغانستان، طی دهه های اخیر قرن بیستم میلادی، بعنوان روز پیروزی مجاهدین و سرنگونی داکتر نجیب الله بعنوان آخرین نمایندهٔ حاکمیت کودتای ثور و رژیم دست نشاندهٔ اتحاد شوروی سابق تحلیل و ارزیابی نموده، و تلاش بدان دارند که این روز را بعنوان روز پیروزی و عروج مجاهدین در تاریخ افغانستان ثبت و قید نمایند.

این تلاش و باور آفرینی ها را در چند مورد ذیل قابل باز نگری و توجه جدی میدانم تا باز هم، تاریخ سازی مجعول و دروغین در رابطه با وقایع این کشور جاگزین حقایق تاریخی نگردیده و از قربانی گردیدن حقایق، بر اساس مصلحت های سیاسی و فضای سیاسی در قید کنترل قدرتمندان جلوگیری بعمل آمده بتواند.

الف- اولین نکتهٔ قابل توجه جدی این است که، مجاهدین مستقر در پاکستان و ایران بعد از چهارده سال تلاش های گسترده، با کسب حمایت های همه جانبهٔ سیاسی، اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی که از کشورهای میزبان و مجموع کشورهای غربی و عربی منجمله امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، کانادا، چین، عربستان سعودی، امارات متحدهٔ عرب، مصر و غیره، بعمل آوردند، تا اواخر سال

1991 معادل با اواخر سال 1370 خورشیدی به هیچ دستاورد بزرگ نظامی و سیاسی که، ایشان را قادر به گرفتن قدرت سیاسی در افغانستان سازد، نایل نگردیده اند.

البته تداوم جنگ و محاصره اقتصادی افغانستان از جنوب، شرق و غرب کشور تا آن زمان، با چندین عملیات ناکام در جلال آباد و بعضی شهرهای بزرگ دیگر، با کودتای ناکام شهنواز تنی به نفع حزب اسلامی گلبندین حکمتیار، مسایل دیگری است که هیچ یکی از آنها نمیتواند بعنوان مارش پیروزمندانه مجاهدین برای فتح کابل تا سقوط کامل حکومت داکتر نجیب الله مورد مطالعه قرار گیرد، تا آنچه راکه نمایندگان مجاهدین پیروزی خود در هشتم ثور قلمداد مینمایند، مورد تأیید قرار دهد.

ب- سقوط حکومت داکتر نجیب الله در قدم اول محصول اشتباهات خود داکتر نجیب الله در برخورد های تعصب آمیز تصفیه گرانه اوبا نیرو های نظامی حامی دولت و حاکمیت او، از بدنه اقوام و ملیت های غیر پشتون کشور در قدم اول، و توطئه های داخلی در سطح رهبری حزب به پیش آهنگی هواداران ببرک کارمل و رهبری شخص محمود بریالی برادر کارمل، از جانب دیگر بود که، زمینه های سقوط دولتش را فراهم، و بساط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق یا حزب وطن را هم برچید.

ج- سقوط حکومت داکتر نجیب الله هنوز هم بمعنی واقعی آن پیروزی مجاهدین را، در هیچ عرصه سیاسی و یا نظامی بازگو کرده نمیتواند، زیرا مجاهدین با سقوط حاکمیت داکتر نجیب الله نه موفق به تشکیل یک دولت سرتاسری در سطح کل کشور گردیدند و نه هم یک نیروی نظامی واحدی را که پاسدار حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و استقلال کشور شده بتواند ایجاد نمودند، و نه هم کدام اقدامی در جهت ارائه کدام قانون مدونی که معرف نوع نظام و شیوه حکومتداری ایشان باشد، که اینها همه اولین شروط تشکیل یک دولت ملی در جهت حفظ و پاسداری از منافع آن بشمار میروند، که در دوره استیلای مجاهدین در کشور ما بچشم نمیخورد.

اولجه و پاتکسالاری آن سیستم قابل دید و مطالعه در جریان اشغال کشور توسط مجاهدین رشید است که، تقسیم منطقوی شهر ها و مناطق مهم دولتی را، با از بین بردن نظم و قانون، امنیت و ثبات، مسئولیت و اداره، در کلیه عرصه های سیاسی، نظامی و اقتصادی تبارز، و زمینه را وسیعاً به دربردی های توأم با ویرانی و قتل و قتل مردم افغانستان، یکجا با مهیا شدن زمینه های مستقیم مداخلات کشورهای بیگانه خصوصاً پاکستان، ایران و عربستان سعودی، و غیره مساعد ساخت .

این امر بیشتر از آنکه پیروزی بحساب آید یک شکست و آنهم یک شکست فوق العاده رسوا و دور از تصویری بحساب میرود که، منجر به از هم پاشیدن کامل شیرازه های سیاسی، اقتصادی و امنیتی کشور گردیده و تا هنوز هم ادامه دارد.

پیروزی که در آن هیچ نمادی از یک دولت داری سالم، در هیچ شکل و فورم دولت سازی کلاسیک و یا مدرن آن بچشم نخورد، و آن جانب مدعی پیروزی، مودل دولتی را که میخواست ارائه دهد، و بر اساس آن حکومت نماید، بازگو نموده نتواند، و قانونی که بر مبنای آن یک حکومتداری سالم جاری گردد وجود نداشته باشد، حرج و مرج در کلیه عرصه های زندگی مردم مستولی، و نیرو های مدعی دولتداری خود به تاراجگران و ایلغارچیان مبدل شوند، چگونه میتوان از پیروزی حرف زد و آنرا بحساب افتخارات تاریخی یک عقیده و ایدالوژی با احزاب و جریانات معتقد بدان محسوب نمود.

در واقعیت امر هشتم ثور آن روز سیاهی است که، با استفاده سوء از باور های دینی و اعتقادی مردم افغانستان، استقلال و تمامیت ارضی کشور از بین رفت، شیرازه های زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه از هم پاشید و آخرین نمونه یک دولت با تشکیلات منظم آن در افغانستان امحا گردید. آنهم بدون اینکه کدام نمونه مشخص دیگری ارائه گردیده باشد.

ولی یک حقیقت عریانی که قیام بر علیه حاکمیت تک حزبی و تک ملیتی داکتر نجیب الله چگونه و از کجا آغاز یافت، با علل و انگیزه های آن، بشکل آگاهانه و عامدانه آن از متن بر رسی ها بدور انداخته میشود، تا بمرور زمان از خاطره ها زایل و باز هم یک حقیقت بزرگ، قربانی مصلحت اندیشی و تفوق طلبی های سیاسی و آیدالوژیکی بگونه سازمان یافته آن قرار گیرد.

اینکه جهاد و مقاومت مردم افغانستان بر علیه حاکمیت کودتایی هفتم ثور و نیروهای اشغالگر شوروی سابق بخشی از واقعیت های تابناک و فراموش ناشدنی تاریخ افغانستان است، هیچ جای شک و شبهه وجود ندارد.

ولی این راهم نمیتوان فراموش کرد که، تاریخ افغانستان طی سده های واپسین خود آستن بدترین نوع بیعدالتی های از نوع اپارتاید قومی و نژادی خود، باقرار داشتن سنتی یک و چند قبیله معینی در حاکمیت دولتی، و چرخش دایمی نظام های سیاسی و حاکمیت کشوری به نفع بقا و تداوم آن حاکمیت بود که، فشار های فزاینده حاکمیت تک ملیتی بر گرده خلق های محکوم روز تا روز سنگین تر و تحمل ناپذیر تر میگردد.

این امر منجر به آغاز آن قیام و ازگون سازی گردید که، کاخ استبداد تک ملیتی رادوجود آخرین نماینده حاکمیت کودتا ی ثور یعنی داکتر نجیب الله و اطرافیان او که، یکباردیگر، با استفاده از پروژه صلح بینین سوان نماینده سرمنشی ملل متحد، خواهان اعاده بیچون و چرای حاکمیت سرکوبگر قبیلوی، دریک اتحاد باهمی چپ و راست نیروهای قبایلی بودند، سرنگون و زمینه را برای داخل شدن آبرومندانۀ مجاهدین فراهم نمود.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که، قیام شمال هندوکش که عمدتاً از فرقه پنجاه و سه شبرغان تحت رهبری سترجنرال عبدالرشید دوستم، لوای پنجصد و یازده میمنه تحت قوماندانی شهید عبدالرسول پهلوان، و فرقه هشتاد پلخمری به رهبری الحاج سید منصور نادری، لوای سرحدی حیرتان به قوماندانی شهید جنرال عبدالمومن اندرابی، بعنوان طبیعی ترین واکنش، ضد برنامه های تصفیه جویانۀ قومی و اتنیکیتی تیم داکتر نجیب الله که، نا عاقبت اندیشانه با گماشتن جنرال جمعه اسک رئیس تنظیمۀ زون شمال و رسول بیخدا قوماندان فرقه هژده دهادی، و تاج محمد رئیس امنیت بلخ از مدتها قبل آغاز یافته بود، بصورت خود جوش، و با الهام از نیاز دفاع از خود، با اشتراک تمامی نیرو های جهادی و غیر جهادی آن مناطق بصورت ناگهانی آغاز، و علت اساسی سقوط حاکمیت نجیب را مهیا ساخت که، بعداً بنابه دعوت رهبری قیام از تنظیم های جهادی، درسهم گیری به تشکیل یک دولت وحدت ملی، با تصور از بین بردن زمینه های جنگ چهارده ساله و ایجاد یک حاکمیت ملی با اشتراک تمامی اقوام و ملیت های افغانستان، در اوج پیروزی قیام منجر به یورش های وحشیانه و غنیمت گیران، تنظیم های جهادی گردید.

در واقعیت امر سقوط دولت نجیب حاصل پیروزی یک قیام عدالتخواهانه و صلح طلبانه خلق های محکوم کشور بود که در اوج نیازمندی کشور بیک صلح و ثبات واقعی، با مداخله تنظیم های جهادی بیک جنگ فرسایشی دراز مدت مبدل و تا همین امروز هم ادامه دارد.

اگرما سقوط حاکمیت داکتر نجیب الله را محصول قیام های عدالتخواهانه شمال قبول نماییم، هشتم ثور 1371 آن روز سیاهی در تاریخ افغانستان است که، نتیجه آن قیام را که میتوانست منتج به ایجاد یک دولت فراگیر با اشتراک تمامی اقوام و ملیت های ساکن افغانستان گردیده و مرحم گذار زخم های چرکین جنگ چهارده ساله و بیداد گری های حاکمیت کودتای ثور شود، باناشی گری ها و اطاعت از قومانده کشور های بیگانه خصوصاً پاکستان و ایران به لجنزار جنگهای بی سرانجام امروزی فرو بردند که حاصل آن ویرانی تمام عیار تمامی داشته های مادی و معنوی کشور و مرگ هزاران انسان بیگناه در زیر رگبار مسلسل ها ، انفجار بمب ها و پاکسازی های قومی و نژادی در مطابقت باپلان و پروژه های اجانب است.